

* شوروی در نظام اقتصادی نوین بین‌المللی قرن بیستم چه مقامی خواهد داشت؟ آشفتنگی سیاسی حکومت شوروی در اواخر سال ۱۹۹۰ هرگونه پیش‌بینی را دشوار می‌سازد. به هر حال، دیگر نمی‌توان شوروی را ابرقدرتی دانست که در رأس نظام سوسیالیستی بین‌المللی قرار دارد؛ چنین نظامی فروپاشیده است. شوروی حتی اگر فرو نهد، در جهان اقتصادی فردا تنها خواهد بود.

۱- پایان یک عصر: نابودی نظام سوسیالیستی بین‌المللی

ما نخست مسأله الحاق شوروی به اقتصاد جهانی را به گونه‌ای که پس از پایان جنگ مطرح بوده، بررسی خواهیم کرد تا سپس در باره مسائلی که «انقلاب‌های» سال ۱۹۸۹ برای جهان غرب مطرح ساخته و همچنین در باره سناریوهای احتمالی ناشی از آنها، به بحث بپردازیم. ضمن این کار در باره اروپای شرقی نیز سخن خواهیم گفت. سلطه سیاسی، عقیدتی و نظامی گذشته اتحاد شوروی بر «بلوک» سوسیالیست، وابستگی اقتصادی متقابل شوروی و اروپای شرقی و همچنین انعکاس فروپاشی «کومکون» و شوروی در کشورهای اروپای شرقی چنین تحقیقی را ایجاب می‌نماید.

الف - الگوهای گذشته: روابط بین نظامهای اقتصادی و اجتماعی متفاوت

دردوران جنگ سرد - پس از ۱۹۴۵ - شوروی یک قدرت نظامی برخوردار از توانایی اقتصادی بالا به نظر می‌رسید. این توانایی، در آن هنگام، به سود یک مجتمع نظامی - صنعتی و به زیان نیازهای اولیه مردم مورد بهره برداری قرار می‌گرفت. در توانایی کشور در زمینه توسعه جای تردید نبود؛ نرخ رشد سالهای پس از جنگ نشان می‌داد که برنامه‌ریزی مرکزی، هرچند با هزینه‌های مادی و انسانی سنگین، بازسازی سریع اقتصادی را امکان‌پذیر می‌سازد. انزواجویی شوروی که خواست استالین بود و «تحریم» غرب نیز آن را موجه می‌کرد، هرگونه «الحاق» شوروی به نظام اقتصادی بین‌المللی را ناممکن می‌ساخت. نظریه استالین در مورد همزیستی پایدار دوطرفه مجزای سوسیالیستی و کاپیتالیستی، متضمن خودکفایی اقتصادی بلوک سوسیالیست بود.

«کومکون» به همین منظور در سال ۱۹۴۹ ایجاد شد. سازماندهی اقتصادی نظام سوسیالیستی به معنای سلطه شوروی بر دموکراسی‌های خلقی اروپا و همچنین تحمیل یک الگوی توسعه مشابه با الگوی توسعه شوروی و بهره‌برداری مستقیم از منابع اروپای شرقی بود و این کار تا اواخر دهه پنجاه، یعنی تا چند سال پس از مرگ استالین، ادامه داشت.

طی سالهای ۱۹۶۰ - ۱۹۷۹، رشد اقتصادی اروپای غربی تا اواسط دهه هفتاد و همچنین منافع که از نخستین افزایش قیمت نفت عاید شوروی شد همزیستی پایدار دو نظام را امکان‌پذیر ساخت. اصلاحات اقتصادی شوروی و اروپای شرقی در دهه ۱۹۶۰ ظاهراً کارایی برنامه‌ریزی را افزایش داد. در اروپای شرقی، مدرنیزه شدن تکنولوژی علی‌رغم آنکه با روشهای متمرکز همیشگی صورت گرفت، به دلیل کمکهای غرب از طریق فروش تجهیزات و آموزش فنی، موجب نزدیکی منافع نظامهای اقتصادی و اجتماعی دوگانه‌ای گردید که لاجرم می‌بایست متفاوت باقی می‌ماندند. اعلامیه نهایی کنفرانس ۱۹۷۵ هلسینکی در مورد همکاری و امنیت در اروپا نشانه چنین تفاهمی بود.

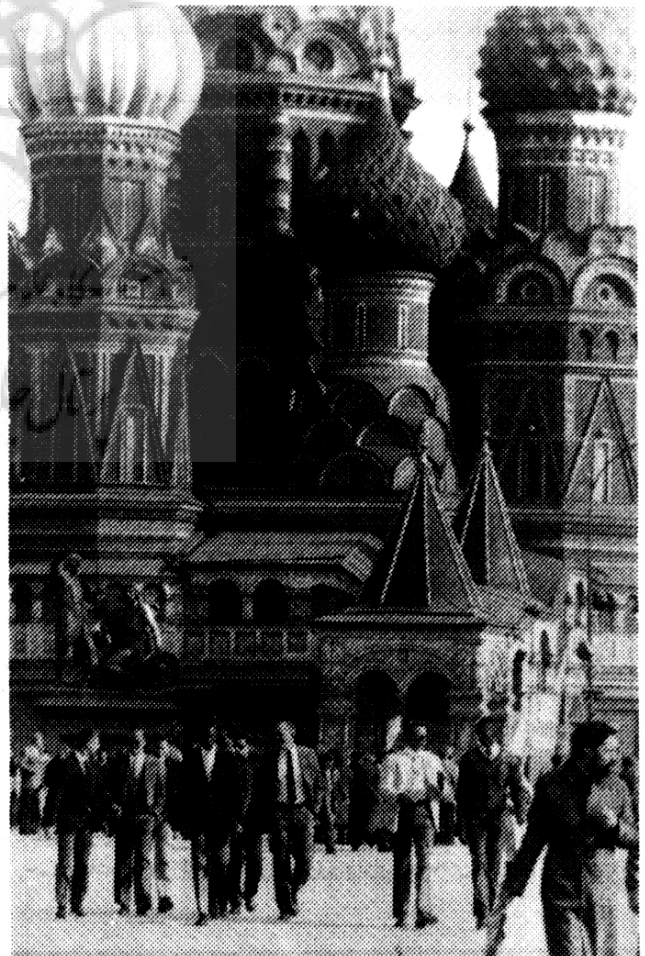
محکوم شدن شوروی از سوی غرب به خاطر اشغال افغانستان و اعلام حکومت نظامی در لهستان موجب شد که شوروی بار دیگر به انزوا کشانده شود و کشورهای اروپای شرقی از دید غرب به دو گروه «خوب» و «بد» تقسیم شوند. «خوبها» کشورهایی بودند که از سیاست شوروی فاصله می‌گرفتند و بقیه کشورها «بد» تلقی می‌شدند. از نظر ایالات متحده که پس از اشغال افغانستان، چنین سیاستی را منظم‌ا اعمال کرده بود، رومانی و مجارستان جزء گروه اول محسوب شده و نتیجتاً امتیازات اقتصادی و خصوصاً مزایای کشور کامله الوداد به دست می‌آوردند. جامعه بین‌المللی نیز این نحوه برخورد را با پذیرش فوری عضویت مجارستان در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، کاملاً تأیید کرد. حال آنکه لهستان که همزمان با مجارستان در سال ۱۹۸۱ تقاضای عضویت کرده بود، مجبور شد تا سال ۱۹۸۶، یعنی تا زمان پایان حکومت نظامی و از میان رفتن تبعات سیاسی آن، منتظر بماند. با این وجود، کشورهای اروپای غربی، خصوصاً به دلیل منافع اقتصادی ناشی از داد و

شوروی در نظام «نوین» بین‌المللی

* نوشته: Marie Lavigne استاد دانشگاه سوربن

* ترجمه: سیروس سعیدی

* منبع: Revue Etudes Internationales Decembre 1990





کشورها عضو «گات» (موافقتنامه عمومی در باره تعرفه و بازرگانی) بودند؛ لهستان و مجارستان می‌خواستند رفته رفته نقش فعالتری در «گات» ایفا نمایند، ولی رومانی پس از خشن‌تر شدن حکومت چائوشسکو، از فعالیت خود کاسته بود. چکسلواکی با آنکه یک عضو «غیرفعال» بود، از بنیانگذاران گات به شمار می‌آمد. بلغارستان، به عنوان یک عضو ناظر، منتظر بود که به عضویت کامل پذیرفته شود و عضویت شوروی نیز (که در سال ۱۹۹۰ عملی می‌شد) به شرط «عادی کردن روابط بازرگانی» و تضمین گشایش بازار امکان پذیر می‌نمود.

در مورد صندوق بین‌المللی پول که در سال ۱۹۸۸ فقط رومانی، مجارستان و لهستان (به ترتیب تاریخ عضویت) عضو آن بودند، الحاق عمومی کشورهای بلوک شرق در آینده دورتری ممکن به نظر می‌رسید ولی به هر حال ناممکن تلقی نمی‌شد. الحاق جمهوری دموکراتیک آلمان، چه به لحاظ انعطاف ناپذیری سیاسی و اقتصادی حکومت آن و چه به دلیل وضع مالی و بازرگانی خاص آن کشور در ارتباط با جمهوری فدرال آلمان، یک مورد خاص به شمار می‌رفت. کشورهای غربی کم و بیش به طور ضمنی در مورد شرایط «الحاق» توافق نظر داشتند. برای کشورهای بلوک شرق، مساله، به معنای وسیع کلمه، عبارت بود از تطبیق خود با قواعد بازی بین‌المللی: گشایش بازار و قابلیت تسعیر (لااقل ناقص) ارز داخلی. انصراف از اقتصاد بسته موجب می‌شد که بازرگانان و بانکداران غربی با این کشورها برپایه همان شرایطی کار کنند که با عموم طرفهای تجاری خود در جهان کار می‌کردند. در سندی که در کنفرانس ۱۹۸۷ همکاری و امنیت اروپا در مادرید تنظیم گردید، روی همین شرایط اقتصاد خرد تاکید می‌شد: «تسهیل مبادلات» و سرمایه‌گذارهای خارجی شرط اصلی گشایش بازار تلقی گردید. این امر مستلزم تطبیق قواعد داخلی [بازارها] بود. خصوصا کارگزاران اقتصادی داخلی، ولو در قالب مؤسسات دولتی، باید مجاز می‌شدند که مستقل تصمیم بگیرند و قیمت‌های داخلی نیز باید از قیمت‌های خارجی تاثیر می‌پذیرفت (این شرط آخر لازمه کار تعرفه‌های گمرکی بود. در اقتصاد بازار، تعرفه‌های گمرکی قاعدتا تنها شکل تحدید مبادلاتند - اصلی که در اقتصادهای مبتنی بر بازار کشورهای غربی رعایت

ستد با شوروی و کشورهای نظیر چکسلواکی و جمهوری دموکراتیک آلمان که در مقام مقایسه جاذبه بازرگانی بیشتری داشتند، نظر فوق را به طور یکسان نپذیرفتند. تفکر در باره الحاق واقعی کشورهای سوسیالیست به نظام اقتصادی بین‌المللی موقعی شروع شد که آقای گورباچف در شوروی زمام امور را به دست گرفت.

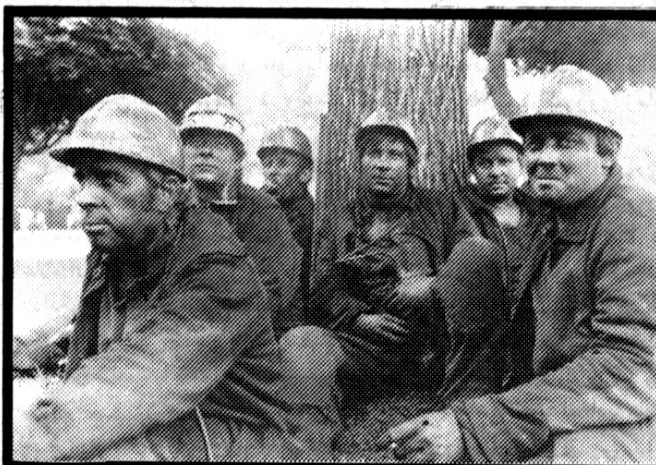
مظهر سیاسی این حسن نیت، اقدام متقابل کومکون و جامعه اقتصادی اروپا در شناسایی یکدیگر با انتشار بیانیه مشترکی در ۲۵ ژوئن ۱۹۸۸ بود. بیانیه ۲۵ ژوئن ۱۹۸۸ که از همان ابتدا هیچ نتیجه عملی بر آن متصور نبود، با اعلام انحلال کومکون در ژانویه ۱۹۹۰ بکلی منسوخ گردید.

الگوی «الحاق» بر این عقیده مبتنی بود که کشورهای سوسیالیست ضمن حفظ هویت خود به اصلاحات اقتصادی دست نخواهند زد. بدین سان، غرب حفظ مرام سوسیالیسم، مارکسیسم لنینیسم و نظام سیاسی تک حزبی را می‌پذیرفت و در عین حال شناسایی نهضت‌های اجتماعی نظیر اتحادیه‌های کارگری آزاد و تعدیل نظام سیاسی (احترام به حقوق بشر) را تشویق می‌کرد. باز به همین ترتیب، اصلاحات ظاهرا با اصول اقتصادی سوسیالیسم، خصوصا با اصول برنامه‌ریزی و مالکیت دولتی منافاتی نداشت. هرگاه که مساله ادغام بیشتر شوروی و اروپای شرقی در نظام بازرگانی بین‌المللی مورد توجه قرار می‌گرفت، کشورهای مذکور شورایی با «بازرگانی دولتی» تلقی می‌شدند. در مذاکرات دشواری که میان مجارستان و جامعه اقتصادی اروپا صورت گرفت و نهایتا به امضای یک قرارداد بازرگانی در ۱۹۸۸ منجر شد، این مساله، علی‌رغم اعتراضات مکرر مجارستان - که از ۱۹۸۰ به بعد مدام بر شدت آن افزوده می‌شد - و ادعای آن کشور مبنی بر اینکه اقتصاد دولتی را رها ساخته و از آن پس باید با آن به عنوان یک اقتصاد بازار رفتار شود، مدتها مانع از پیشرفت مذاکرات بود.

در سال ۱۹۸۸، از نظر غرب، شوروی، پس از مجارستان، بیش از سایر کشورها در راه اصلاحات اقتصادی پیش رفته بود. علاوه بر این، مجارستان ظاهرا تاحدی الگوی «پرسترویکای» شوروی پنداشته می‌شد. لهستان نیز پس از سالهای بدبینی بین‌المللی متعاقب اعلام حکومت نظامی، کم کم به عنوان یک کشور «اصلاح طلب» اعتبار کسب می‌کرد. عضویت در صندوق بین‌المللی پول در سال ۱۹۸۶، نخستین نشانه این کسب اعتبار بود؛ هرچند که ولحامت موقعیت اقتصادی داخلی و خارجی کشور به این اعتبار لطمه وارد می‌ساخت. چنین تصور می‌شد که پرسترویکای شوروی دیر یا زود در کشورهای «غیراصلاح طلب» - به جز رومانی - انگیزه‌ای برای تغییر ایجاد خواهد کرد. حتی در مورد رومانی نیز جامعه بین‌المللی، در عین تقبیح فزاینده خود کامگی حکومت آن کشور، از وضعیت مالی خارجی آن که آشکارا مساعد بود ابراز خوشوقتی می‌کرد.

با این همه، شوروی و اروپای شرقی، قطع نظر از تفاوت‌هایی که میان آنها وجود داشت، مجموعا یک «بلوک» محسوب می‌شدند. از لحاظ اقتصادی، کومکون نیز ظاهرا در مسیر اصلاح بود. طرحی که در اجلاس ژوئن ۱۹۸۸ سازمان مذکور مورد بررسی قرار گرفت، علی‌رغم ابهام نسبی آن، مبین تحول در جهت تبدیل به نوعی «بازار مشترک» بود، بازاری که بموقع می‌شد با آن وارد گفتگو شد. شوروی قدرت حاکم گروه پنداشته می‌شد. مفهوم «استثمار در اذهان غربیها خیلی دیرتر از میان رفت تا در واقعیت امر، ولی به هر حال، در ۱۹۸۸، بیش از ده سال - در واقع از نخستین افزایش قیمت نفت به بعد - بود که همه معتقد شده بودند شوروی برای حفظ انسجام سیاسی بلوک شرق ناگزیر از پرداخت یک «بهای» اقتصادی است. «هزینه‌های امپراطوری» که توسط شوروی پرداخت می‌شد، ثبات داخلی «بلوک» سوسیالیست را نیز تضمین می‌کرد. حتی هنگامی که طلبکاران غربی، پس از ورشکستگی خارجی لهستان در سال ۱۹۸۱، فرضیه معروف به «چتر» را رها کردند، فرضیه‌ای که به موجب آن شوروی بازپرداخت وامهای شرکای خود در کومکون را تضمین می‌کرد، باز هم این فرضیه کاملا از میان نرفت و چنین تصور می‌شد که شوروی اجازه نخواهد داد اروپای شرقی در بحران شدید اقتصادی فرو برود. در آن موقع هنوز به فکر کسی خطور نمی‌کرد که خود شوروی در آینده دستخوش چنین بحرانی خواهد شد.

در این شرایط، الگوی «الحاق» بر رفع اختلافات نظامها با یکدیگر مبتنی بود. مشارکت عمومی آتی کلیه کشورهای بلوک شرق، از جمله شوروی، در سازمانهای اقتصادی بزرگ بین‌المللی در مد نظر قرار داشت. اکثر این



* اتحاد جماهیر شوروی از این پس در جهان تنهاست. این کشور که هرگونه رهبری اقتصادی را رها کرده، در مقایسه با کشورهای اروپای شرقی، فاقد سنن «سرمایه داری» - ولو در حد ابتدائی - است و ساختارهای اقتصادی سوسیالیستی قبلی آن، فرایند «انتقال» را بی نهایت دشوار می سازد.

* کمک غرب قطعاً نمی تواند مشکلات اتحاد شوروی را حل کند و برخلاف آنچه در مورد اروپای شرقی یا معدودی از کشورهای در حال توسعه رخ داده، شوروی را به دشواری می توان تحت فشار قرار داد.

روژه» خود در ایالات متحده، در اکتبر ۱۹۹۰، خود را «بیشتر سوسیال دمکرات» معرفی می نمود و در سخنانش هرگز به سوسیالیسم، به عنوان الگوی يك نظام اقتصادی، اشاره ای نمی کرد. این بدان معنا نیست که پیامدهای الگوی سوسیالیستی از بین رفته است. این پیامدها خیلی بیش از آنچه که در شرق و غرب تصور می شود، به اشکال گوناگون باقی خواهد ماند: حفظ مالکیت دولتی به دلیل عدم امکان خصوصی کردن سریع اقتصاد کشور؛ فقدان رقابت میان مؤسساتی که به کار کردن از روی برنامه خود گرفته اند و ساختارهای صنعتی ای که سلطه صنایع سنگین مشخصه آنهاست و تغییرشان در کوتاه مدت امکان پذیر نیست.

آیا طرد سوسیالیسم انسجام نوینی میان کشورهای «قبلاً سوسیالیست» به وجود آورده است؟ به هیچ وجه. برعکس، تمام اختلافاتی که مرام حاکم در گذشته به نحوی از بروز آنها ممانعت می کرد، اکنون تشدید شده است. پیش از هر چیز، از نظر انتقال از اقتصاد سوسیالیستی به اقتصاد بازار، هر کشور راه خاص خود را در پیش گرفته است - به استثنای جمهوری دموکراتیک آلمان که انتقال مورد بحث از طریق جذب شدن مستقیم در پروتق ترین اقتصاد بازار غرب صورت پذیرفته است. اگر میان عقاید اقتصادی رهبران مجارستان، لهستان و چکسلواکی وجوه تشابهی به چشم می خورد و همین امر آنها را از شوروی و دو کشور رومانی و بلغارستان که هنوز در برزخ انتقال به سر می برند، متمایز می سازد، در عوض هریک از سه کشور اروپای مرکزی در امر انتقال به اولویت یا برتری خاصی معتقد است و می کوشد تا خود را به نحوی از دو کشور دیگر متمایز سازد:

مجارستان با تأکید بر اینکه «مکانیسم جدید اقتصادی» ۱۹۶۸ مادر همه انتقالهاست، لهستان یا مبادرت به يك اقدام جسورانه و وارد کردن بازار به بلوک کمونیست در سال ۱۹۹۰ و چکسلواکی با ابراز عدم نیاز به چنین اقدامی. ثانیاً، اتحاد شوروی مقام مرجعیت مثبت یا منفی خود را از دست داده است. در اصلاحات گذشته همواره به موضع شوروی اندیشیده می شد: آیا شوروی تأیید خواهد کرد؟ آیا شوروی پیروی خواهد نمود؟ امروزه دیگر چنین سؤالی مطرح نیست: شوروی هیچ حرفی برای گفتن ندارد و رفته رفته بیشتر به يك بلوک مستقل از اروپای مرکزی و شرقی تبدیل می شود.

زوال نظریه اقتصاد سوسیالیستی و نقش رهبری اتحاد جماهیر شوروی که پیامد طبیعی آن می باشد، فروپاشی «کومکون» را تسریع کرده است. البته این بدان معنا نیست که کومکون، به عنوان يك سازمان اقتصادی، در گذشته واقعاً نقش مهمی ایفا کرده است. اهمیت بیش از حدی که امروزه مفسرین غربی در تفسیرهای خود برای کومکون قائلند، مایه تعجب است. به همین دلیل هم وقتی که کومکون در چهل و پنجمین اجلاس خود در ژانویه ۱۹۹۰ در سوفیا، دو مکانیسم اساسی سازمان، یعنی نظام قیمتها و نظام تسویه حساب به وسیله روبل قابل انتقال را از میان برد و در واقع خود را عملاً منحل کرد، مفسرین تقریباً به اتفاق از این امر استقبال کردند و آن را گذر از مرحله روابط چندجانبه و نیل به مرحله روابط دو جانبه میان کشورهای عضو تلقی نمودند. حال آنکه در عملکرد گذشته کومکون تقریباً هیچ چیز چند جانبه ای وجود نداشته و اتفاقاً ایرادی که به آن وارد است همان عدم کارایی ناشی از دو جانبه بودن دیرپای روابط درون سازمان می باشد. دو جانبه بودن روابط در واقع دفاع

نمی شود ولی به هر حال سنگ بنای «موافقتنامه عمومی در باره تعرفه و بازرگانی» می باشد. ولی شرایط مذکور به هر حال متضمن تغییر اساسی اقتصادهای برنامه ای نبود. باز به طریق اولی، الحاق به نظام اقتصاد جهانی مستلزم چشم پوشی از روابط ویژه در داخل کومکون نبود. البته غرب مایل بود که این روابط آشکارتر از گذشته باشد و بازرگانان غربی با بازرگانان کشورهای عضو کومکون واقعا به رقابت بپردازند. ولی در نفس این مبادلات که شوروی در کانون آن قرار داشت (یعنی مبادله مواد اولیه شوروی با محصولات ساخت اروپای شرقی) کسی چون و چرا نمی کرد.

الگوی الحاق که همواره بر اختلافهای میان دو نظام مبتنی بود، پایگاه اقتصادی کشورهای بلوک شرق را، به عنوان طرفهای تجاری، در ابهام باقی می گذاشت. از نظر اقتصادی، مقام این کشورها بالاتر بود یا پایین تر؟ این سؤال خردمندانه نبود: کشورهای مذکور در آینده نیز مثل گذشته متفاوت باقی می ماندند، نه جزء جهان سوم بودند و نه کشورهای توسعه یافته دارای اقتصاد بازار. این موجب می شد که کسی صراحتاً به آنها نگوید که از نظر اقتصادی به دلیل تکنولوژی عقب مانده (البته کشورهای اروپای شرقی به این امر اذعان داشتند ولی گناه آن را به گردن تحریم صادراتی غرب می انداختند)، به دلیل قابلیت رقابت اندک ناشی از فقدان رقابت که مشخصه نظام برنامه ریزی مرکزی است، و سرانجام به دلیل داشتن يك ساختار اقتصادی نامتناسب با نیاز بین المللی (یکی از بقایای الگوی توسعه استالینی)، در مقایسه با کشورهای غربی در مقام پایین تری قرار دارند. هیچ يك از این واقعیات، حتی در صورتی که عملاً در روابط بازرگانی مشکل ایجاد می کردند، تهدیدی برای غرب محسوب نمی شد. کشورهای اروپای شرقی حتی در صورت پذیرفته شدن در «محافل اقتصادی» غرب نظیر گات، صندوق بین المللی پول و بانک جهانی باز همیشه به صورت يك گروه مجزا باقی می ماندند و شرایط عضویت و مشارکت خاصی برای آنها در نظر گرفته می شد. عضویت شوروی در صندوق بین المللی پول دقیقاً از آن جهت با موانع متعدد روبرو شد که تحدید نقش بالقوه آن کشور در صندوق بین المللی پول از این طریق دشوار به نظر می رسید.

ب - انحلال بلوک اقتصادی سوسیالیست

غرب همواره از صمیم قلب خواهان این انحلال بوده است ولی اکنون که این امر تحقق یافته، مشکلات چندی برای غرب پدید آمده است. نخست آنچه را که از دست رفته است برشماریم. پیش از هر چیز اصل اقتصاد سوسیالیستی: همه جا اقتصاد بازار جانشین اقتصاد سوسیالیستی می شود. در ۱۹۸۸، فکر «سوسیالیسم بازار» درست نظیر معادل روسی آن، یعنی «بازار سوسیالیستی»، برای مدت کوتاهی مورد توجه قرار گرفت ولی منطق اقتصادی انتقال [از اقتصاد سوسیالیستی به اقتصاد بازار] و طرد سیاسی کمونیسم آن را از میان برد. در شوروی آقای گورباچف هنوز به سوسیالیسم معتقد است ولی نجات آن را صرفاً در صورت موفقیت بازار (بدون ذکر صفت «سوسیالیست»!) میسر می داند (۱). آقای «شاتالین»، عضو فرهنگستان شوروی و کسی که تا امروز افراطی ترین برنامه اصلاحی را تهیه کرده، با آنکه عضو حزب کمونیست است، هنگام معرفی برنامه «۵۰۰

می‌ورزند. در غرب، مشاوران کشورهای اروپای شرقی غالباً همان عقیده‌ای را ابراز می‌دارند که باب میل مردم این کشورهاست. بین دولتمردان به ندرت کسی جرأت می‌کند در مورد ایجاد یک ترتیب جدید منطقه‌ای - حتی به صورت محدود و موقت - در اروپای شرقی پیشنهادی ارائه دهد، البته استثنائات قابل توجهی نظیر آقای ژاک دولور، رئیس کمیسیون اروپایی، نیز وجود دارند. این دو واقعیت عمده - نفی کامل اصول اقتصادی سوسیالیسم و فروپاشی بلوک اقتصادی شرق - در نحوه ادغام شوروی در نظام اقتصادی بین‌المللی تأثیر خواهد گذاشت.

ج - مقام شوروی در جهان اقتصادی فردا

شوروی برای نخستین بار پس از جنگ، هیچ نوع مسئولیت اقتصادی برای خود در جهان قابل نیست و صرفاً به بقای خویش می‌اندیشد. شوروی دیگر مسئول بلوک شرق نیست. این موقعیت جدید به یک بحث طولانی در مورد اینکه آیا شوروی در گذشته طرفهای بازرگانی خود را استثمار می‌کرده یا اینکه به طیب خاطر اجازه می‌داده تا آنها (در ازای سلطه سیاسی مسکو) از شوروی بهره‌کشی کنند، خاتمه می‌دهد. از این پس مسأله روشن است. ایجاد نظام نوین قیمت‌ها و پرداختها - از ژانویه ۱۹۹۱ - در میان کشورهای که قبلاً عضو کومکون بوده‌اند، قاعدتاً برای شوروی سودمند خواهد بود.

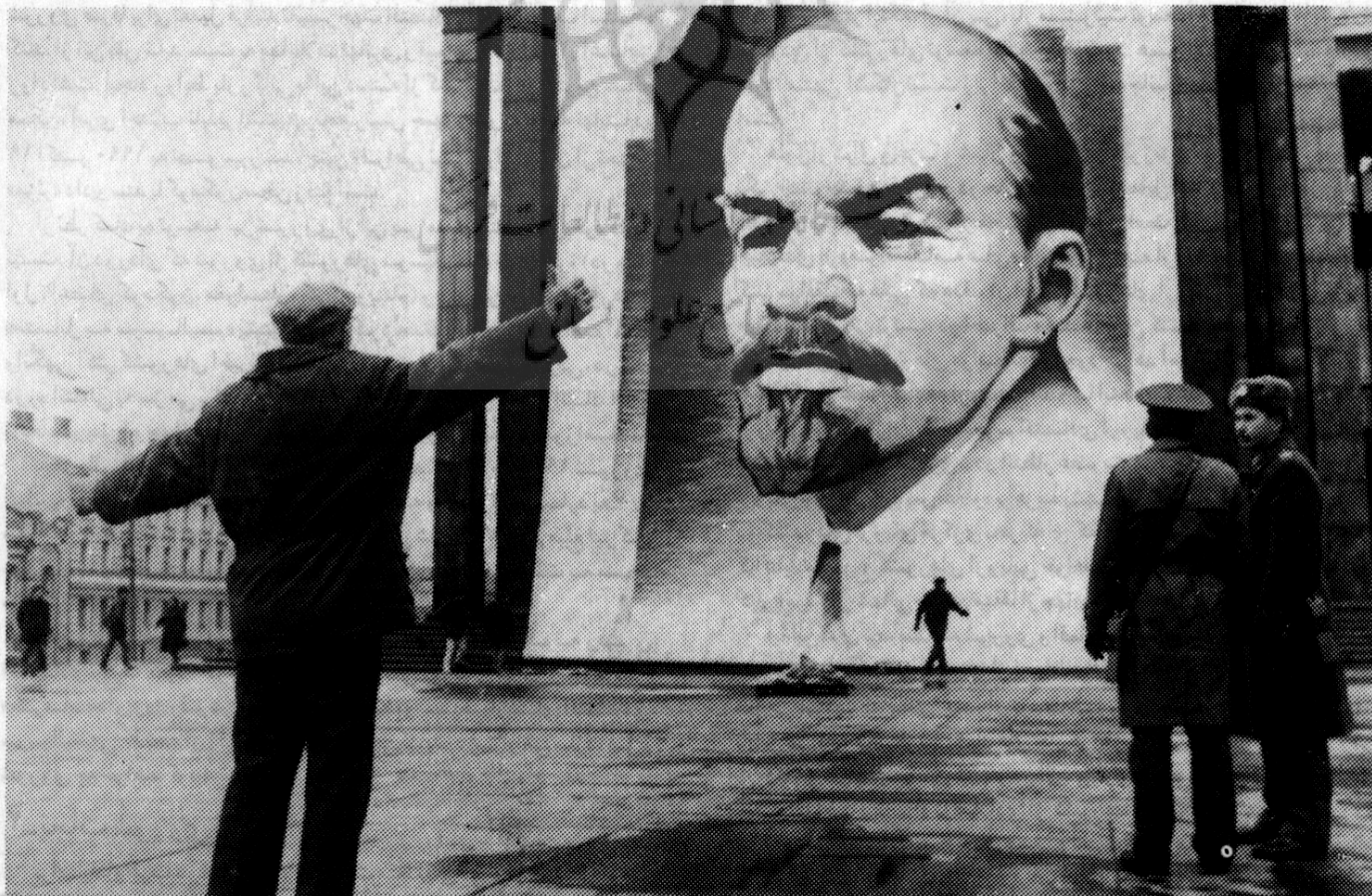
محاسباتی که در اوایل سال ۱۹۹۰ بر مبنای جریانهای دوجانبه موجود صورت گرفته نشان می‌دهد که نظام جدید مبتنی بر قیمت‌های «جهانی» و پولهای قابل تسعیر، سالانه مازادی حدود ۵ میلیارد دلار عاید شوروی خواهد کرد؛ این محاسبه قبل از بحران خلیج فارس انجام گرفته، بحرانی که قاعدتاً منافع شوروی را به دلیل بالا رفتن قیمت نفت افزایش خواهد داد. در واقع، در نظام گذشته، شوروی نفت، گاز و مواد اولیه را به قیمت‌هایی نازلتر از قیمت‌های جهانی (پس از تبدیل روبل قابل انتقال بایک نرخ واقع بینانه) به کشورهای اروپای شرقی می‌فروخت و کالاهای ساخت آن کشورها را به قیمت‌هایی بسیار بیش از قیمت‌های جهانی خریداری می‌کرد. آیا این بدان معناست که شوروی در گذشته به طرفهای بازرگانی خود کمک مالی می‌کرده است؟ کشورهای اروپای شرقی این موضوع را بشدت انکار می‌کنند و در ازای این «کمک مالی» ایستادگی‌های پویای ناشی از جذب شدن کشورهای خود در نظام شوروی

سیاسی کشورهای کوچک برای مقابله با اقداماتی بود که شوروی در جهت ادغام فراملی آنها به عمل می‌آورد. روابط دوجانبه به این معنا نوعی واکنش دفاعی مثبت بود؛ ولی در عین حال، این گونه عملکرد که بر روابط تک‌تک کشورهای عضو با اتحاد شوروی مبتنی است، امکانات همکاری واقعی منطقه‌ای را سخت محدود کرده است.

آیا چنین امکاناتی را در حال حاضر می‌توان به وجود آورد؟ متأسفانه پاسخ فعلاً منفی است. البته دلیل آن دیگر ترس اروپای مرکزی از شوروی نیست؛ زیرا اروپای مرکزی اکنون بیشتر نگران مسری شدن آشفته‌گی اوضاع شوروی است.

طرد سوسیالیسم / کمونیسم هنوز در سطح بین‌المللی شدیدتر است تا در داخل هر کشور؛ هر چیزی که مبین بقای یک «بلوک» باشد، مطرود است. همه کشورهای «قبلاً سوسیالیست» می‌خواهند در غرب ادغام شوند، آن هم ترجیحاً به تنهایی و بیش از همه، هیچ یک از آنها نمی‌خواهد به اهداف عاقلانه بیندیشد، مثلاً به سودمندی توسعه دادوستد، یعنی سرمایه‌گذاریهای متقابل در اروپای مرکزی. هر کشور به موازات کاهش موانع میان خود و غرب، موانع تازه‌ای بین خود و طرفهای بازرگانی قبلی‌اش ایجاد می‌کند. توصیه در مورد گسترش دادوستد میان کشورهای منطقه و حمایت از آن از طریق اتخاذ تدابیر ساده‌ای نظیر ایجاد یک منطقه مبادله آزاد - بدون سخن گفتن از اتحاد گمرکی یا بازار مشترک - نوعی ابراز خصومت نسبت به ادغام آتی در جامعه اروپا تلقی می‌شود و یا نوعی تمایل شریکانه به حفظ یک ساختار اقتصادی منسوخ در کشورهای اروپای شرقی.

با این وجود می‌توان یک راه حل منطقی پیدا کرد: اگر کشورهای مورد بحث مرحله انتقال را با موفقیت پشت سر بگذارند و به اقتصاد بازار تبدیل شوند، در آن صورت چه دلیلی وجود دارد که مثل سایر اقتصادهای بازار بین خود به دادوستد نپردازند؟ این مسأله در مورد روابط با شوروی نیز صدق می‌کند؛ حال که در مغرب زمین هنوز بازرگانانی پیدا می‌شوند که علی‌رغم آشفته‌گی فعلی اوضاع اقتصادی شوروی روی بازار آینده آن کشور سرمایه‌گذاری کنند، چه دلیلی وجود دارد که طرفهای تجاری سنتی شوروی دست‌په‌چین کاری نکنند؟ برخی از رهبران کشورهای اروپای شرقی این وضع را پیش‌بینی می‌کنند ولی از ارائه پیشنهادها غیرقابل قبول از لحاظ سیاسی امتناع



*** اتحاد شوروی برای نخستین بار پس از جنگ، هیچ نوع مسئولیت اقتصادی برای خود در جهان قائل نیست و تنها به بقای خویش می اندیشد. شوروی دیگر مسئول بلوک شرق به شمار نمی آید و این امر به یک بحث طولانی در مورد اینکه آیا در گذشته شوروی طرفهای بازرگانی خود را استثمار می کرده یا اینکه با طیب خاطر اجازه می داده که آنها (در ازای سلطه سیاسی مسکو) از شوروی بهره کشی کنند، پایان می دهد.**

*** حل مشکلات اتحاد شوروی نه به غرب بلکه به روابط میان مسکو و جمهوریها بستگی دارد و همچنین به رابطه قدرت میان حکومت و کارگران. غرب قادر به تغییر واقعیات نیست و حداکثر می تواند با ضمانت اخلاقی از آقای گورباچف موضع اورا تقویت کند.**

پس از جنگ سخن می گویند - از چیزی که آنان را از الگوی غربی توسعه جدا ساخت - و همچنین از هزینه هایی که برای سرمایه گذاری روی توسعه منابع انرژی شوروی متحمل شده اند. به جزئیات این بحث یا نتایج عملی آن نخواهیم پرداخت. اکنون چنین به نظر می رسد که شوروی به دلیل عدم توانایی در زمینه توسعه و یا صرفاً به خاطر عدم امکان ادامه فروشهای پیشین خود، از نظام نوین سود بسیار کمتری خواهد برد.

نکته تازه این است که شوروی دیگر نگران سر نوشت شرکای پیشین خود نیست. در «طرح شاتالین» (این مسأله که طرح مذکور مورد تصویب قرار نگرفت، از لحاظ بحث ما اهمیتی ندارد) که در سال ۱۹۹۰ تنظیم شد، آمده است که «روابط با کشورهای کومکون باید با توجه به زوال آتی این سازمان برقرار گردد و همچنین با درک این نکته که کشورهای مزبور امیدوارند در میان مدت از شوروی صرفاً برای تعدیل فرآیند تغییر جهت اقتصادی بسوی غرب استفاده کنند. از این پس نباید نسبت به معاملات تهازری و قیمت‌های نابرابر (۲) اغماض روا داشت. ایجاد روابط بازرگانی با این دسته از کشورها، در بهترین سطح ممکن، امری اجتناب ناپذیر است.» برنامه رئیس جمهور شوروی که نهایتاً در ۱۹ اکتبر ۱۹۹۰ به تصویب رسید، چنین افراطی نیست ولی در آن از تحدید «مؤثر» داد و ستد با کومکون سخن رفته است.

از نظر کمک به توسعه نیز شوروی از این پس مسئولیتی برای خود قایل نیست. آن دوره‌ای که شوروی از کشورهای سوسیالیست جهان سوم (در وهله اول، اعضای کومکون، مغولستان، کوبا و ویتنام) و همچنین برخی کشورهای «متسایل به سوسیالیسم» پشتیبانی می کرد، مدتها پیش به سر آمده است. وانگهی اکثر کشورهای اخیرالذکر، نظیر کشورهای اروپای شرقی، در یک دوره انتقالی به سر می برند، چه با الهام از الگوی جمهوری دموکراتیک آلمان (اتحاد دویمین) و چه از طریق اعلام برتری بازار (اتیوپی، آنگولا، موزامبیک). به هر حال، شوروی کمک خود را کاهش می دهد. در بودجه ۱۹۹۰ شوروی کمک به توسعه کشورهای دیگر ۲۵٪ کاهش یافته و از ۱۲/۵ میلیارد به ۹/۷ میلیارد روبل رسید، در طرح شاتالین پیشنهاد می شد که ۷۵٪ این مبلغ نیز کسر شود و این در واقع مصداق ضرب المثل «چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است» می باشد.

شوروی از این پس در جهان تنهاست. این کشور که هرگونه رهبری اقتصادی را رها کرده، در مقایسه با کشورهای اروپای شرقی، فاقد سنن «سرمایه داری» - ولو در حد ابتدایی - است و ساختارهای اقتصادی سوسیالیستی گذشته آن [فرآیند] انتقال را بی نهایت دشوار می سازد. ما با شوروی چه خواهیم کرد؟

۲- نجات شوروی؟

برای رفتار غرب در قبال شوروی حالات متعددی می توان در نظر گرفت:

دست روی دست گذاشتن؛ کمک به شوروی به صورت دوجانبه و مرحله به مرحله؛ امید بستن به تجزیه اتحاد شوروی و کمک به جمهوریهای آن (و یا انتظار برای فرا رسیدن چنان زمانی)؛ تنظیم یک برنامه کمک چندجانبه و امیدواری به بقای اتحاد شوروی به شکلی که بعداً تعیین خواهد شد.

در تمام این حالات شوروی ابتکار عمل را از دست داده است و تصمیم در مورد موقعیت آتی آن در اقتصاد جهانی به عهده غرب می باشد. این نکته را هم باید افزود که خود غرب نیز قادر به کنترل فرآیند الحاق شوروی به نظام اقتصاد جهانی نیست.

الف) پایان کار شوروی: غرب، ناظر منفعل بحران.

این احساس به نحو غیرمنتظره‌ای در خود شوروی وجود دارد. سرخوردگی عمومی به حدی است که غربیها را از هرگونه تلاش منصرف می سازد. عاقلترین افراد، در برابر عظمت مشکلات، خود را باخته اند. به چند نمونه از اظهارنظرهایی که در اکتبر ۱۹۹۰ صورت گرفته توجه کنید: «ناگزیر باید پذیرفت که ما به مرز فاجعه خیلی نزدیک شده ایم» (ایگور یا کولوف، سردبیر «اخبار مسکو»، ۲۱ اکتبر ۱۹۹۰)، «اگر کار بازسازی اقتصادی را بلادرنگ شروع نکنیم، مملکت از دست خواهد رفت.» (گاوریل بوپوف، شهردار مسکو، «اخبار مسکو»، «وضع بازار به نحو مصیبت باری وخیم شده است». (م. گورباچف، سخنرانی ۱۹ اکتبر ۱۹۹۰ در سوویت عالی).

سوویت عالی).

فرض کنیم که شوروی به دلیل آشفتگی اوضاع خود انزوا اختیار کند و جهان غرب دیگر به وضع آن ننشیند و باز فرض کنیم که حل و فصل مسائل داخلی شوروی هیچ نوع انعکاس سیاسی در خارج از آن کشور نداشته باشد (این فرض اخیر، در صورت بروز آشوبهای شدید قومی - منطقه‌ای، دور از واقع بینی است). آیا در چنین صورتی غرب متحمل عواقب اقتصادی خواهد شد؟

بدیهی است که در این مورد خاص وابستگی متقابل اقتصادی موجود به ضرر غرب تمام خواهد شد: آمریکای شمالی و فرانسه تعدادی از بازارهای غله خود را از دست خواهند داد، ذخایر گازشان کمتر خواهد شد و علاوه بر از دست دادن یک بازار صادراتی قابل توجه، ناگزیر از اتخاذ تدابیر جبرانی پرخارج خواهند گردید.

نکته مهمتر اینکه، از آن پس، بار مسئولیت توسعه جهانی صرفاً بردوش معدودی از کشورهای توسعه یافته خواهد بود. همین الان هم این وضع وجود دارد، منتهی آشکار نیست زیرا تقسیم بندی سه جانبه جهان هنوز از میان نرفته است:

هنوز از شرق و غرب و شمال و جنوب (از نظر ژئوپولیتیک، غرب و شمال یکی است) سخن می رود. در حال حاضر، شرق مایل است که هرچه زودتر در «غرب» ادغام شود. غرب نیز محتاطانه امیدوار است که جامعه اروپایی نسل جدیدی از «موافقنامه‌های» اروپایی را به اروپای شرقی پیشنهاد کند، موافقتنامه‌هایی که هدف آن ادغام کشورهای اروپای شرقی در درازمدت می باشد. بدین ترتیب، در اطراف هسته اصلی کشورهای صنعتی اروپا، «حاشیه‌ای از کشورهای «واسطه» به وجود خواهد آمد. برخی از این کشورها از هم اکنون عضو جامعه اروپایی اند و یا اینکه به عنوان اعضای «اتحادیه اروپایی مبادله آزاد» (۳) به حریم اقتصادی اروپا تعلق دارند. برخی دیگر نیز - کشورهای اروپای مرکزی - در انتظار عضویت در مجامع اخیر بسر می برند. اروپای غربی از این پس علاوه بر هزینه پشتیبانی از انتقال [به اقتصاد بازار] در کشورهای اروپای مرکزی - هزینه‌ای که فقط در درازمدت به وسیله سودی که عاید مجموع کشورهای اروپایی خواهد شد، جبران خواهد گردید - باید در کنار آمریکای شمالی و ژاپن متفقاً از جهان سوم حمایت کند.

آیا این بدان معناست که شوروی و اقماری پیشین آن کمک قابل ملاحظه‌ای به توسعه کشورهای می‌کردند؟ از لحاظ مالی، پاسخ یقیناً منفی است. کمک خارجی مذکور که بخش عمده آن توسط شوروی و جمهوری دموکراتیک آلمان تأمین می شد، هرگز از ۵٪ کمک‌های خارجی غرب فراتر نرفت. ولی نفس وجود این کمک و شرایط سیاسی مستتر در آن - بیرونی از یک الگوی «سوسیالیستی» - به غرب اجازه می داد تا تعدادی از کشورها را در مدار اقتصادی شوروی قرار دهد. غرب در عین حال می توانست ضمن محکوم کردن دخالت اقتصادی شوروی، خود را از قید هرگونه تعهد در مورد کمک منظم به



کشورهای «مشتري» شوروی رها سازد.

از این پس دیگر چیزی به نام رقابت شرق و غرب در جهان سوم وجود ندارد. فقط گروه کوچکی از اقتصادهای پیشرفته مبتنی بر بازار وجود دارند که از این پس از امتیاز خطرناکی برخوردارند و آن اینکه تنها الگوی اقتصادی هستند که از بوته آزمایش تاریخ درآمده اند و با کمک خود می توانند از پیاده کردن این الگو در سایر شرایط جهان پشتیبانی کنند.

عده ای خواهند گفت که این نظم اقتصادی بین المللی جدید از هم اکنون وجود دارد. ولی شوروی در صورت موفقیت در اصلاح وضع اقتصادی خود مدتها وضعی شبیه برزیل خواهد داشت: کشوری وسیع که از منابع طبیعی آن خوب بهره برداری نشده و صنایع نظامی اش بی تردید از صنایع نظامی برزیل عقب مانده تر است. آیا شوروی می تواند در درازمدت به صف کشورهای توسعه یافته بپیوندد؟ اگر این فرض را بپذیریم، چه کاری برای نیل به این منظور از دست ما برمی آید؟

ب- عملیات بقا: کمک دوجانبه و مورد به مورد

کمک دوجانبه به اتحاد شوروی علاوه بر اینکه ساده ترین شیوه کمک است، از نظر منافع ملی کشورهای کمک کننده نیز سودمندترین روش می باشد. کمک دوجانبه، روشهای انتقال به اقتصاد بازار و تثبیت وضع اقتصادی را معین نمی کند و به تعیین شرایط توسعه روابط دوجانبه نظر دارد.

سال ۱۹۹۰ شاهد نمونه های متعددی از این نوع کمک بوده است: سلسله اعتبارهایی که آلمان از ماه ژوئن شروع به دادن آنها کرده، نخست وام بین بانکی ۵ میلیارد مارکی ضمانت شده از سوی دولت، سپس وام ۳ میلیارد مارکی برای تسهیل جریان خروج نیروهای شوروی از آلمان شرقی؛ وام تضمین شده ۲/۵ میلیارد دلاری که دولت ایتالیا در ماه سپتامبر وعده آن را داد و بالاخره اعتبارات مشابهی که درباره آنها با اسپانیا (۱/۵ میلیارد دلار) و فرانسه (۱ میلیارد) مذاکره شد.

اینها اقداماتی است که با الهام از اصل «نیکوکاری حساب شده...» صورت گرفته است.

بخش اعظم این اعتبارات صرف بازپرداخت وامهای معوقه موسسات بازرگانی و سازمانهای شوروی به صادرکنندگان کشورهای ذی نفع و یا تضمین خریدهای جدید (تجهیزات و کالاهای مصرفی) از آن کشورها خواهد شد. با این وجود، محافل بانکی و دولتی غرب دچار بدبینی فزاینده ای هستند و

گمان می کنند که عمل آنها در حکم تزریق پول به يك حفرة بی انتهاست.

خود کارشناسان شوروی تأیید می کنند که اعتبارات جدید برای خرید تجهیزات ممکن است مثل گذشته به انباشت ماشین آلات نصب نشده ای که در انبارها زنگ می زند، منجر شود. خرید کالاهای مصرفی يك عامل تثبیت تلقی می گردد. زیرا فروش کالا در مغازه ها بخشی از داراییهای نقدی مردم را جذب خواهد کرد. ولی اگر داراییهای مزبور، به دلیل فقدان يك سیاست جدی تورم زدایی، دوباره به وجود بیایند و یا اینکه «مافیا»یی که روزنامه های شوروی آن را با نظر اغماض می نگرند، کالاهای مصرفی را بدزدد، تلاش برای جذب داراییهای نقدی به نتیجه ای منجر نخواهد شد. تازه پس از بازپرداخت وامهای معوقه، وامهای جدید از چه محلی پرداخت خواهد شد؟ برآوردهای خوشبینانه در مورد منافعی که به دلیل افزایش قیمت نفت و تغییر ماهیت روابط شوروی با اروپای شرقی، عاید شوروی خواهد شد، در اواخر ۱۹۹۰، به خاطر آینده تاریک صنعت نفت و کاهش چشمگیر تولید نفت واهی از آب درآمد.

آبادول غرب باید بازرگانان خود را به سرمایه گذاری در شوروی تشویق کنند؛ ارزش حدود ۲۰۰۰ مورد «سرمایه گذاری مشترک» که تاکنون صورت گرفته و تازه بخش بزرگی از آن هنوز به شوروی انتقال نیافته، به رقمی حدود ۳ میلیارد دلار بالغ می گردد که با توجه به نیازهای شوروی مبلغ ناچیزی است.

فرمان اکتبر ۱۹۹۰ رئیس جمهور شوروی که به بیگانگان اجازه می دهد تا صد درصد سهام يك مؤسسه بازرگانی شوروی را در اختیار داشته باشند، علی الاصول می تواند به سرمایه گذاریهای مستقیم در مقیاس وسیع منجر شود ولی برای این منظور ضمانتهایی لازم است که در قانون (مورد بحث در نوامبر ۱۹۹۰) قید نگردیده و جو اعتماد لازم نیز در حال حاضر به هیچ وجه وجود ندارد. تدابیر گنج کننده ای که در اکتبر ۱۹۹۰ در مورد نرخهای جدید تسعیر روبل اتخاذ گردید، بجای جلب اعتماد سرمایه گذاران موجب وحشت آنان شد. در اثر تدابیر جدید، سرمایه گذاران ۱۰٪ عایدی خود را از دست خواهند داد (۴)؛ گذشته از این، «سرمایه گذاران بزرگ» آینده نگر که شرکتهای بزرگ

نفتی در صف مقدم آنان قرار دارند، به مذاکره با مسئولان مستقیم، یعنی جمهوریهای شوروی، فکر می کنند. در این صورت، آیا بجای اتحاد شوروی باید به جمهوریها کمک کرد و نتیجتاً بر تمایلات گریز از مرکز آنها صحه نهاد؟ در چنین حالتی، يك الگوی متفاوت به وجود خواهد آمد: در سال ۲۰۰۰ اتحاد

*** اگر شوروی بحران کنونی را پشت سر بگذارد و وضع اقتصادی خود را اصلاح کند، نفع غرب فقط به مزایای مادی، نظیر ادامه دسترسی به منابع سوخت، محدود نخواهد شد ولی برعکس چنانچه بحران و بی نظمی در آن کشور تشدید گردد، این امر علاوه بر آثار سیاسی و اقتصادی گوناگون، خطرات قابل ملاحظه ای برای محیط زیست و منابع انسانی جهان به بار خواهد آورد.**

جماهیر شوروی وجود نخواهد داشت و بجای آن مجموعه بایستی به وجود خواهد آمد که احتمالاً يك فضای اقتصادی یکدست را تشکیل خواهد داد.

ج - غرب در برابر «اوراسیا»، از «برست» تا «ولادی وستوک»

رفتار قدرتهای غربی در برابر فروپاشی امپراطوری شوروی به نحو خارق العاده ای حاکی از تردید است: چه باید خواست؟ دولتهای غربی که علی الاصول با حاکمیت جمهوریها، خصوصاً جمهوریهای بالتیک که غربی تر از سایر جمهوریها هستند، موافقتند، از بروز ناگهانی خشونتهای قومی به هراس افتاده اند و در برابر ظهور اقلیتهایی که برای آنها غالباً ناشناخته اند، گیج شده اند.

خصوصاً مبارزه ای که در سطح رهبری شوروی میان یلتسین و گورباچف - میان لنینگراد و مسکو - در جریان است، آنان را دستخوش تردید ساخته است: از کدام يك باید انتظار موفقیت داشت؟

طی سال ۱۹۹۰، ایجاد موانع گمرکی میان جمهوریها و حتی مناطق و درخواستهای غالباً ساده لوحانه درباره مالکیت منابع «ملی» بر نگرانیها افزوده است. در هریک از کشورهای غرب، از یکپارچه ترین آنها یعنی فرانسه گرفته تا کانادای فدرال، اشکال متعددی را برای تجزیه کشور می توان در نظر گرفت و همچنین نمونه هائی واقعی و متعدد از بحرانهایی که دولتها کم و بیش بر آنها فایق آمده اند.

بنابراین کاملاً قابل درک است که غرب به حصول يك راه حل «عاقلانانه»، نظیر انعقاد يك قرارداد «خوب» میان مسکو و جمهوریها تمایل نشان دهد. در این زمینه مذاکراتی در جریان است و آقای گورباچف سرانجام، پس از تعلل بسیار راه حلهایی پیشنهاد کرده است که از تجزیه تا اتحاد (به صورت فدرال، کنفدرال یا غیره) را در بر می گیرد.

در حال حاضر نمی توان درباره نتیجه این مذاکرات اظهار نظر کرد. برای چه سناریویی باید مزیت قابل شد؟ تجزیه احتمالی جمهوریهای بالتیک، يك یا سه کشور به مجموعه کشورهای اروپایی مرکزی - شرقی خواهد افزود، کشورهایی با درخواستهای مشابه (و مشروع) در زمینه دریافت کمک برای گذراندن مرحله انتقال و دسترسی به اروپای غربی، به شکل اتحاد یا الحاق به جامعه اقتصادی اروپا. اوکراین، بیلوروسی و ملداوی چه وضعی پیدا خواهند کرد؟ این سه کشور مجموعه ای را تشکیل خواهند داد که یکپارچگی آن مشکل تر است.

به عنوان مثال، اوکراین با فرانسه قابل مقایسه خواهد شد و سطح توسعه ای معادل فرانسه قبل از جنگ خواهد داشت: همان توانایی بالای کشاورزی، همان نوع ذخایر معدنی - همان ذخایری که در گذشته صنایعی را به وجود آورد که ذغال سنگ و آهن اساس آنها بود و امروز باید آنها را تعطیل کرد - و منابع انسانی ارزشمندی که به آموزش مجدد نیاز دارند. اوکراین به مرور زمان می تواند به يك قدرت اقتصادی امروزی تبدیل شود ولی برای این منظور چقدر سرمایه لازم است و چه کسی این سرمایه را در اختیار اوکراین خواهد گذاشت؟

ملداوی يك رومانی دوم خواهد شد؛ بیلوروسی که هویت مشخصی ندارد (لااقل از نظر غرب) خواهر تنگدست لهستان خواهد گردید. اگر همه این سرزمینها به کشورهای مستقل تبدیل شوند، دیگر نمی توان از طرح مسأله ای که آنهمه در اروپای مرکزی منفرست است، اجتناب کرد: آیا نباید این ناحیه

ژئوپولیتیکی را در قالب يك جامعه اروپای شرقی سازمان داد؟

چنین جامعه ای، از لحاظ اقتصادی، بی تردید قابل دوام خواهد بود ولی از لحاظ سیاسی مواجه با اشکالات بزرگی می شود. ظاهراً هیچ يك از دیگر جمهوریهای شوروی، چه رأساً و چه در صورت اتحاد منطقه ای، پس از جدا شدن از اتحاد شوروی قابل دوام نیستند. آیا «روسیه» دوام خواهد آورد؟ جمهوری روسیه به تنهایی يك امپراطوری است و نقطه اضمحلال آن در بطن فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نهفته است. جمهوری روسیه همان طور که کشمکشهای دور پایتخت تاریخی آن - یعنی لنینگراد (پترزبورگ) و مسکو - و درخواستهای اقلیتهایش نشان می دهد، از لحاظ سیاسی آسیب پذیر است. سرزمین پهناور سیبری که از لحاظ منابع طبیعی، غنی ولی از نظر انسانی فقیر است، با يك مرکز روستایی اروپایی خالی از سکنه که از لحاظ زیست - محیطی ویران شده و بالاخره با مراکز صنعتی قدیمی و از کار افتاده خود، از لحاظ اقتصادی، وضعی کاملاً نامتعادل دارد. ولی در عین حال، به دلیل وجود قزاقستان که بقای آن به عنوان يك کشور مستقل عملاً امکان پذیر نیست، جمهوری روسیه منبع عظیم انرژی اروپای شرقی (شامل غرب اتحاد شوروی) می باشد. اروپای مرکزی - شرقی و، به طور غیرمستقیم، اروپای غربی به دشواری می تواند قطع جریان فرآورده های سوختی [قزاقستان] را - که در کوتاه مدت، لااقل در صورت بروز آشوبهای سیاسی، امری اجتناب ناپذیر است - بدون خسارتهای بسیار تحمل کند.

بنابراین، نفع غرب - و جهان - در این است که موجبات يك مصالحه بادوام را، در قالب پیمان اتحادی که راه را برای ایجاد يك کشور شوروی نوین هموار خواهد نمود، فراهم آورد. این کار می تواند ضمن اعطای کمک چندجانبه برای انتقال دموکراتیک به اقتصاد بازار صورت پذیرد.

آینده اتحاد شوروی

مقام اتحاد شوروی در جهان فردا به فرضیه های مربوط به بقای آن بستگی دارد. فرض ما بر این است که شوروی به موجودیت خود ادامه خواهد داد و کمک چندجانبه غرب برای حصول این منظور حایز اهمیت اساسی است. سازمانهای بزرگ بین المللی که ۲۴ کشور صنعتی پیشرفته عضو آن هستند - جامعه اروپا، صندوق بین المللی پول و بانک جهانی به عنوان «هسته اصلی» - در سال ۱۹۹۰ تصمیم گرفتند که شرایط کمک به شوروی را پس از بررسی اوضاع آن کشور بیان کنند.

تا آن هنگام، صرف نظر از کمک دو جانبه اخیر الذکر و انواع گوناگون کمکهای فنی (اعزام کارشناسان، آموزش فنون بازار)، هیچ کمکی جز کمکهای بشردوستانه فوری برای تأمین غذا و سوخت مردم شوروی در زمستان ۱۹۹۰ در نظر گرفته نشده است. نیاز احتمالی به کمک حیاتی برای مقابله با «گرسنگی و سرما» ظاهراً دیگر يك فرضیه بدبینانه نیست. در پاییز ۱۹۹۰، هنگامی که محصول غله شوروی قاعدتاً می بایست به سطح بیسابقه ۲۳۰ میلیون تن افزایش یابد، پیش بینی می شد که بخش بزرگی از این محصول از میان برود یا اینکه به هرحال به دلایل سنتی (فقدان تجهیزات درو، حمل و نقل، انبارداری) یا غیرسنتی (عدم تحویل محصول از سوی واحدهای زراعی یا دهقانان منفرد به امید افزایش قیمتها) قابل دسترسی نباشد. در اواخر سال ۱۹۹۰، واردات مورد نیاز سال آینده حدود ۴۰ تا ۴۵ میلیون تن تخمین زده می شد، یعنی درست به اندازه همان سالهائی در دهه گذشته که برداشت محصول خوب نبود. سازمان برنامه شوروی در اوایل اکتبر ۱۹۹۰ اعلام کرد که خطر گرسنگی باید جدی گرفته شود. این گونه پیش بینی ها، علی رغم جنبه سیاسی آن (که از سوی يك سازمان «محافظة کار» و يك روزنامه به قول معروف «ارتجاعی» صورت گرفته)، ممکن است به حقیقت بپیوندد (۵).

در مورد «سرما» باید گفت که آشفتهگی وضع صنایع نفت و پتروشیمی شوروی این فرضیه را که اتحاد شوروی در آینده برای رفع نیازهای داخلی خود، و نه صرفاً برای صدور مجدد، احتمالاً نفت و فرآورده های پالایشگاهی وارد خواهد کرد، اعتبار می بخشد.

در آینده دورتر، اعطای کمک مشروط به ارائه يك برنامه اصلاحی معتبر خواهد بود. سرنوشت برنامه هایی که بین سالهای ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۰ پیشنهاد و بعداً رها شد، کارشناسان غربی را دلسرد کرده است. «الگوی» اروپای شرقی و در وهله اول، تجربه لهستان مبین آن است که برنامه مورد بحث باید شامل «ثبیت» پولی و مالی (کاهش داراییهای نقدی مردم، از بین بردن کسری بودجه

و قرضه عمومی)، آزادسازی قیمت‌ها (توام با حذف کمک‌های مالی)، توسعه بخش خصوصی و گسترش روابط اقتصادی با جهان خارج از طریق قابل تسعیر کردن پول باشد.

به موازات این اقدامات، نهادهای تنظیم بازار در اقتصاد کلان (یک نظام بانکی و مالی که سیاست پولی و مالی را امکان‌پذیر سازد) نیز باید ایجاد شود. کارشناسان متفقاً بر این عقیده‌اند که یک برنامه معتبر به هر حال باید شامل مراحل دقیقاً مشخص و زمان‌بندی شده باشد و ایجاد تمام عناصر و حتی اقدام فوری برای تثبیت را امکان‌پذیر سازد. آخرین برنامه شوروی، یعنی طرح «۵۰۰ روز» که تحت نظارت آقای «شاتالین»، عضو فرهنگستان شوروی، تنظیم گردیده بود، علی‌رغم لحن بیش از حد محتاطانه آن در مورد آزادسازی قیمت‌ها و ابهام فراوانش درباره تدابیر ویژه تثبیت وضع اقتصادی [تا حدی به این مقتضیات پاسخ می‌گفت، ولی بجای طرح «شاتالین» برنامه دیگری در ۱۹ اکتبر به تصویب رسید که کارشناسان شوروی از همان ابتدا آن را غیرقابل اجرا می‌دانستند.

جمهوری روسیه نیز با تصویب طرح «شاتالین» که خود تهیه‌کنندگان طرح آن را در شرایط فعلی غیرقابل اجرا می‌دانند، وضع را بغرنج‌تر کرد. در ماه سپتامبر به رئیس جمهور شوروی اختیارات تام داده شد که با صدور فرمان لازم، تدابیر اولیه برای انتقال به بازار را اتخاذ نماید ولی آقای گورباچف از این اختیارات به طور نامنظم و متناقض استفاده کرده است.

با این وجود، با حسن نیت‌ترین کارشناسان غربی (یا کارشناسانی که بیش از همه از آشفتگی وضع شوروی به وحشت افتاده‌اند) برنامه‌ای حاوی حداقل شرایط لازم پیشنهاد می‌کنند: تعیین مبداء یک برنامه تثبیت پولی؛ تضمین قابلیت تسعیر حداقل ولی مؤثر روبل (قابلیت تسعیر در داخل کشور برای اهالی و از جمله اشخاص حقوقی بیگانه)؛ اقدام در زمینه غیردولتی کردن اقتصاد کشور (از طریق انتقال سهام دولت به واحدهای غیردولتی نظیر دفاتر ویژه خصوصی کردن اقتصاد کشور، صندوقهای اختصاصی و غیره که به صورت دموکراتیک اداره می‌شوند)، ایجاد بخش خصوصی «کوچک» (فروش



کالا به صاحبان مغازه‌ها، پنگاهای کوچک) و تأسیس یک بانک مرکزی مستقل از دولت. بدیهی است که بقای سیاسی این گونه تدابیر مستلزم حل مشکل خود کشور است؛ بنابراین، انعقاد پیمان اتحاد میان دولت مرکزی و جمهوریه‌ها خود یکی از شرایط لازم است.

آیا جای امیدواری وجود دارد؟ کمک غرب قطعاً نمی‌تواند مشکلات شوروی را حل کند و برخلاف آنچه در مورد اروپای شرقی و یا معدودی از کشورهای در حال توسعه رخ داده، شوروی را به دشواری می‌توان تحت فشار قرار داد.

رهبری کنونی آن کشور - عملاً، آقای گورباچف - فعلاً در وضعی نیست که نیازهای شوروی را دقیقاً بیان کند. علاوه بر این، شوروی در بن بست قرار ندارد و امکانات آن برای تأمین ارز از طریق صادرات سنتی خود قابل ملاحظه است. حل مشکل شوروی نه به غرب بلکه به روابط میان اتحاد شوروی و جمهوریه‌ها بستگی دارد و همچنین به رابطه قدرت میان حکومت و کارگران. غرب قادر به تغییر این واقعیات نیست و حداکثر می‌تواند با ضمانت اخلاقی خود از آقای گورباچف - البته به فرض اینکه چیزی برای ضمانت وجود داشته باشد، یعنی یک برنامه اصلاحی - موضع او را تقویت کند.

به آینده دورتر نیز می‌توان اندیشید. اگر شوروی بحران کنونی را پشت سر بگذارد و وضع اقتصادی خود را اصلاح کند، نفع غرب فقط به مزایای مادی، نظیر ادامه دسترسی به منابع سوختی، محدود نخواهد شد. از نظر مسائل «جهانی»، اگر مسکو به جلوگیری از آلودگی هوا ترغیب گردد و کمک‌های مادی و فنی لازم برای این منظور در اختیار آن کشور گذاشته شود، سرزمین شوروی می‌تواند به یک کانون مهم برای حفاظت از محیط زیست تبدیل گردد. مردم شوروی با آنکه تازه با دموکراسی آشنا شده‌اند، نسبت به مسائل محیط زیست حساسیت فوق‌العاده‌ای از خود نشان می‌دهند. از سوی دیگر، فرض بروز بحران و بی‌نظمی، بالقوه متضمن خطرات قابل ملاحظه‌ای برای محیط زیست جهان می‌باشد: فعالیتهای هسته‌ای، بهره‌برداری غیرعقلانه از منابع طبیعی از سوی مقامات ناآگاه یا فاقد صلاحیت، یک خطر کلی دیگر به مسأله سلامت انسانها برمی‌گردد که امری مربوط به منابع انسانی است. اکنون آشکار شده است که مردم شوروی از نظر آموزش همسنگ یک کشور توسعه یافته‌اند ولی سطح سلامتی آنان در حد ملتی توسعه نیافته است.

در اینجا صحبت از توصیه در مورد اعطای یک کمک صرفاً «بشر دوستانه» نیست. اگر مهاجرتهای دسته جمعی ناشی از بحران تشدید گردد، در آن صورت خطر آلودگی، به معنای دقیق کلمه و در مقیاس جهانی، قابل ملاحظه خواهد بود.

وارد کردن شوروی به جهان اقتصادی فردا فقط مسأله عقلایی کردن جریانهای بازرگانی یا مالی نیست. به یک معنا، پای آسایش مردم جهان در میان است.

● پانویسها

(۱) - «آیا آزادی اقتصادی، نشان دادن ابتکار، زندگی مرفه و شرایط مساعدی که نیروی آزادی فردی در آن تحقق می‌یابد با آرمان سوسیالیسم مرتبط نیست؟» آقای گورباچف، سخنرانی ۱۹ اکتبر ۱۹۹۰ در سوویت عالی.

(۲) - یعنی حفظ نظام پیشین در مورد کمک مالی به بعضی از کشورها ولو به طور موقت و محدود.

(۳) - Association Europeenne de libre-échange

(۴) - طبق فرمان ۲۶ اکتبر رئیس جمهور شوروی، نرخ بازرگانی روبل، ۱/۸ در ازای هر دلار است که در مقایسه با نرخ رسمی (۰/۶ روبل در برابر هر دلار)، کاهش نرخ مبادله ارز محسوب می‌شود. یکی از موارد استعمال نرخ جدید، ارزشیابی سرمایه‌هایی است که سرمایه‌گذاران خارجی به کشور می‌آورند. انتقال سودی که به صورت روبل به دست آمده، از این پس آزاد است. به شرط آنکه سرمایه‌گذاران اسعار لازم را از بازار «مزایده اسعار» تهیه کنند. در حال حاضر هر دلار در این بازار بین ۲۵ تا ۳۰ روبل ارزش دارد.

حتی در صورتی که بازار مذکور توسعه یابد و نرخ مبادله دلار به ۱۸ روبل برسد، باز در مقایسه با نرخ بازرگانی آن (۱/۸) روبل برای هر دلار) ده برابر گرانتر خواهد بود. یک سرمایه ۱۰۰ دلاری که ۱۰٪ سود داشته، بر مبنای نرخ ارزشیابی، ۱۸۰ روبل برآورد خواهد شد، حال آنکه هنگام انتقال منافع، ۱۸ روبل سود حاصله (۱۰٪، ۱۸۰) فقط یک دلار ارزش خواهد داشت!

(۵) - به نقل از «تایمز مالی» ۴ اکتبر ۱۹۹۰. اصل خبر در سویتسکا یا روسیا، نشریه رسمی حزب کمونیست، به چاپ رسیده بود.